

بسم الله الرحمن الرحيم

مدرسہ تابستانہ دارالعلم - مدرسہ فقہ و اصول

حجت الاسلام والمسلمین حمید درایتی

رونبه پنجم، ۱ مرداد ۱۴۰۴ - جلسه سوم

فهرست

۲	مبانی نظریه منطقه الفراغ: قلمرو شریعت.....
۲	تعاریف شریعت.....
۲	تعریف اول: شریعت با آثار اخروی.....
۳	تعریف دوم: شریعت با استناد به شارع.....
۴	قلمرو شریعت: نگاه حداکثری و حداقل گرایانه.....
۴	۱. نگاه حداکثری: شمول کامل شریعت.....
۵	۲. نگاه حداقلی: محدودیت قلمرو شریعت.....
۶	۳. نگاه میانه.....
۷	۴. قلمرو شریعت: حوزه کمال نه رفاه.....
۸	۵. جامعیت شریعت در علوم انسانی (شهید صدر).....
۱۰	۶. جامعیت نزد معصوم.....
۱۲	مقایسه نظریه نائینی با منطقه الفراغ صدر.....
۱۳	ادله نظریه منطقه الفراغ.....
۱۳	دلیل نقلی ۱: روایات سکوت و عفو.....
۱۵	دلیل نقلی ۲: آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ».....

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين.

بحث ما در ارتباط با نظریه منطقه الفراغ بود که این نظریه موسوم به ابداعات مرحوم شهید صدر است. پیش‌تر تاریخچه این نظریه را به اجمال مطرح کردیم. امروز سخنی از مرحوم نائینی را مرور می‌کنیم تا قضاوت کنید که آیا این نظریه پیش‌تر نیز وجود داشته است یا خیر. البته این موضوع برای ما اهمیت زیادی ندارد؛ آنچه مهم است، شناسایی نظریه، ادله و نتایج آن است.

مبانی نظریه منطقه الفراغ: قلمرو شریعت

بحث به اینجا رسید که این نظریه مبانی دارد که باید بررسی شوند. یکی از مبانی که پیش از ورود به این نظریه باید به آن پرداخت، قلمرو شریعت است. تا زمانی که قلمرو شریعت را به درستی تعریف و تعیین نکنیم، نمی‌توانیم بحث از نظریه منطقه الفراغ را اثبات کنیم یا به درستی درک کنیم. دیروز نکاتی را درباره قلمرو شریعت مطرح کردم. البته عرض کردم خود شریعت نیز نیاز به تعریف دارد، اما از آنجا که فرصت پرداختن به این بحث را نداریم و ماهیت آن کلامی است، آن را به محل خود واگذار می‌کنیم.

تعاریف شریعت

به دو تعریف کلی از شریعت اشاره می‌کنم و سپس به انظار مختلف در مورد قلمرو آن و نظریه‌ای که فرمایش شهید بر اساس آن شکل گرفته، می‌پردازم:

تعریف اول: شریعت با آثار اخروی

گاهی شریعت به این صورت تعریف می‌شود: «هر حکم، توصیه، آموزه یا گزاره دینی که آثاری اخروی دارد.» این آثار اخروی می‌تواند حداکثری یا حداقلی باشد.

برای مثال، اگر خداوند متعال دستور به اقامه نماز داده است، برپا داشتن نماز می‌تواند ثواب و نعمت اخروی در پی داشته باشد و ترک آن می‌تواند موجب معصیت و مجازات شود. امور مستحبی انجامشان ثواب دارد و مکروهات ترکشان می‌تواند ثواب داشته باشد. این‌ها مجموعه‌هایی هستند که به شریعت مرتبط می‌شوند.

بنابراین، هر توصیه، گزاره و حکمی که قابل استناد به صاحب شریعت باشد و دارای آثار اخروی باشد، شریعت است. اما اگر گزاره‌هایی یافت شوند که قابل استناد به شریعت باشند، ولی هیچ اثر اخروی نداشته باشند، ما آن را شریعت نمی‌نامیم، حتی اگر به پروردگار مستند باشد.

تعریف دوم: شریعت با استناد به شارع

تعریف دوم از شریعت عبارت است از: «هر توصیه، گزاره و حکمی که مستند به شارع بما هو شارع باشد، نه پروردگار بما هو مکون.» تقسیم‌بندی آن این‌گونه است که اگر پیامبر امری را نقل کند و ما بفهمیم نقل پیامبر مستند به وحی است، این در حقیقت شارع بما هو شارع است و آن نقل و توصیه، حتی اگر هیچ اثر اخروی نداشته باشد (یعنی انجامش هیچ ثواب آن جهانی و ترکش هیچ عقوبتی در پی نداشته باشد)، صرف استناد آن به شارع بما هو شارع، آن را شریعت می‌سازد.

این معنای موسع‌تری است که گزاره‌های اخباری را نیز در بر می‌گیرد؛ هرچند ثوابی بر آن‌ها مترتب نباشد. فرض کنید پیامبر خبر دهد که خوردن فلان چیز (مثلاً سیاه دانه) مفید است. در اینجا خوردن سیاه دانه ثواب ندارد، بلکه صرفاً مفید است. چون این توصیه‌ای است که استناد به صاحب شریعت دارد، جزء شریعت محسوب می‌شود، ولو هیچ اثر اخروی بر آن مترتب نباشد.

برخی معتقدند که شریعت عبارت است از هر چیزی که بتواند استناد به صاحب شریعت داشته باشد. به همین منوال، دین را نیز به معنای موسع تعریف کرده‌اند و گفته‌اند دین هم هر چیزی است که به صاحب دین استناد دارد. البته ممکن است پیامبر فرمایشی را به عنوان یک بشر صاحب تجربه بفرماید؛ مثلاً بر اساس تجربه شخصی خودشان به این نتیجه رسیده باشند که خوردن فلان چیز مفید است. این دیگر استنادی به شریعت بما هو شریعت ندارد. اما اگر بیان پیامبر مستند به وحی و الهام باشد نه تجربه شخصی، در این صورت می‌توانیم آن را به عنوان شریعت تلقی کنیم. دین نیز به همین نحو، قابل تعریف موسع و مضیق است.

بنابراین، شریعت می‌تواند توصیه‌ها یا احکام یا گزاره‌هایی باشد که آثار اخروی دارد، یا گزاره‌ها، توصیه‌ها و احکامی که حتی هیچ‌گونه آثار اخروی ندارند و صرفاً استناد به صاحب شرع دارند.

با توجه به تعریف مطرح شده، سؤالی مطرح می‌شود: اگر شما جنسی را بر اساس قرارداد و بیع صحیح خریدید، آیا کار شما آثار اخروی دارد یا خیر؟ برای مثال، شما یک کتاب را از طریق بیع صحیح خریداری کرده‌اید. آیا این اثر اخروی دارد؟

ممکن است بگویید بیع صحیح فی‌نفسه اثر اخروی ندارد، مگر در حالت عدمی؛ یعنی با این کار از عقوبت فرار کرده‌ام و تصرف در مال غیر نکرده‌ام، وگرنه خداوند به من ثوابی برای انجام بیع صحیح نمی‌دهد. اما این می‌تواند یکی از دو فرض اثر اخروی باشد، نه ضرورتاً تمام فروض. یعنی صرف اینکه ممکن بود این بیع شما غیر صحیح باشد و تصرف در مال غیر محسوب شود و شما مبتلا به عقوبت شوید، کفایت می‌کند. البته همیشه بیع باطل، تصرف در مال غیر نیست، زیرا ممکن است مالک حتی به بیع باطل هم راضی باشد. اما در برخی صور، می‌تواند آثار اخروی داشته باشد. این اجمالاً دو تعریفی بود که از شریعت وجود دارد.

قلمرو شریعت: نگاه حداکثری و حداقل گرایانه

بحثی که مطرح می‌کردیم و می‌خواستیم مبنای شهیدصدر را در این مسئله شناسایی کنیم، بحث قلمرو شریعت بود.

۱. نگاه حداکثری: شمول کامل شریعت

یک نگاه در بحث قلمرو شریعت، نگاه حداکثری است؛ نگاهی که معتقد است شریعت شامل تمام ابعاد و ساحت‌های زندگی انسان می‌شود. تمام ساحت‌های زندگی ما زیر سایه و چتر شریعت است و از این رو، ما در هر فعل و اقدامی، حتماً حکمی از جانب پروردگار داریم. برخی گفته‌اند همین که می‌گوییم افعال مکلف خالی از احکام خمسہ تکلیفی نیست، منظور همین است. اما این فقط بخشی از شریعت است؛ شریعت فقط احکام تکلیفی نیست، بخش عمده‌ای از آن احکام وضعی است.

قائلین به این دیدگاه معتقدند که همه ابعاد و ساحت‌های زندگی انسان مشمول شریعت است و برای آن‌ها حکمی تکلیفی یا وضعی مقرر شده است، چه مواردی که دلیل خاص و مشخص و منصوصی از شریعت به ما رسیده و چه مواردی که نرسیده است. این نگاه حداکثری به شریعت است که هیچ ساحتی از ساحت‌های زندگی ما خالی از بحث شریعت نیست.

مراتب شمول در نگاه حداکثری

در همین نگاه حداکثری شمول در قلمرو شریعت، دو دیدگاه وجود دارد:

یک نگاه رادیکال و بسیار حداکثری است. این نگاه معتقد است که حتی در بنیان‌های فکری و علمی، ساخت نظام‌واره‌ها و تمام نیازهای بشر، مجموعه دین و شریعت حکم و راهکار دارد. شما هر لیستی از احتیاجات را بیان کنید، همه آن‌ها در مجموعه شریعت و دین موجود است. این دیدگاه بسیار حداکثری است، از مهندسی ساختمان گرفته تا ساخت وسایل نقلیه و مباحث شهرسازی.

عده‌ای در همین نظریه شمول معتقدند که شمول شریعت بر همه چیز، به لحاظ باید و نبایدها، اقدام و ترک، و مسائل حقوقی است. یعنی شریعت یک نظام حقوقی است که در همه عرصه‌ها حاضر است. اما اگر شما پرسید از شریعت یا کل دین برای من هواپیماسازی را استخراج کن که من چطور باید هواپیما بسازم، می‌گوید همچین چیزی وجود ندارد و من به نبایدها و نبایدها کار دارم یعنی شریعت یک نظام حقوقی است. برای مثال، در پزشکی، شریعت به حقوق پزشکی می‌پردازد، نه به خود پزشکی از منظر تخصصی. یک حقوقدان چطور در عرصه حقوقی ورود می‌کند؟ یک فقیه نیز در حوزه پزشکی، از منظر حقوقی صحبت می‌کند نه از منظر پزشکی. بنابراین، در هر عرصه‌ای که نگاه کنید، ما از منظر حقوقی دین داریم، نه از منظر تخصصی خود آن علم. پس همه ساحت‌ها زیر سایه شریعت و دین قرار دارند، اما منظر حقوقی آن‌ها موجود است. مثلاً شهرسازی یا تجارت یک منظر حقوقی دارد و ما در آنجا از منظر حقوق حاضر هستیم.

آن نگاه رادیکال می‌گفت ما از منظر تخصصی حاضر هستیم. یعنی می‌پرسیم می‌توانی تجهیزات پزشکی از منظر دینی برای ما بسازی؟ می‌گویند بله می‌توانم. یا می‌گفت وجود دارد ولی ما بلد نیستیم. بعضی‌ها اینگونه گفته‌اند. «لایبلغه عقول الرجال» امام معصوم می‌تواند که عنده علم الکتاب است یعنی همه چیز در دین هست اما من و شما مرد عمل به دین نیستیم. شخصی که عالم به همه دین است می‌تواند فرمول ساختن آن را بدهد. این یک نظریه است که دین در تمامی ساحت‌های زندگی حضور دارد.

۲. نگاه حداقلی: محدودیت قلمرو شریعت

نظریه دوم که به آن اشاره شد، دیدگاهی است که می‌گویند دین فقط مختص امر اخروی است و رابطه شما با خدا را تعریف و تعیین می‌کند. حداکثر توسعی که می‌توان برای دین قائل شد، در حوزه عبادات، پرستش و نیایش است. مثلاً اینکه نماز را چگونه و در چه وقتی باید خواند.

حتی برخی در اینجا نیز حداقل‌گرا هستند و معتقدند که حتی شکل نماز و روزه و حجم آن‌ها ذاتی دین نیستند و ممکن است تغییر کنند. به قول قائل آن نظر می‌گفت اگر پیامبر فارسی‌زبان بود، شاید نماز از ابتدا فارسی بود. چون پیامبر عرب بود، نماز و قرآن عربی بودند. اما اگر پیامبر از امت دیگری بود، قرآنش نیز به زبان خودش بود. بنابراین، زبان قرآن و عربی بودن آن هیچ خصوصیتی ندارد؛ این‌ها ذاتی دین نیستند.

پس از این افراد، خودشان می‌گویند ذاتی دین چیست؟ می‌گویند ذاتی دین چند قاعده عام و کلی است. این‌ها ذاتی هستند و بقیه عرضی‌اند؛ یعنی می‌توانند باشند و می‌توانند نباشند. اسلام می‌توانست به زبان فارسی باشد، نماز می‌توانست به زبان فارسی یا عربی یا هر زبان دیگری باشد (ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه). هر پیغمبری زبان قوم خودش را داشت.

بنابراین، عده‌ای قلمرو شریعت را محدود به ارتباط انسان با خدا کرده‌اند. برخی نیز این را کوچک‌تر کرده و گفته‌اند حتی در این ارتباط نیز شریعت حرف‌های ثابت و تغییرناپذیر ندارد، بلکه مدل‌هایی ارائه کرده است که ثابت و تغییرناپذیر نیستند.

پیش‌تر اشاره کردیم که از لحاظ حقوقی، شریعت در همه جا حاضر است. اما بحثی که مطرح شد، چیزی فراتر از حقوقی است؛ راهبری کردن. راهبری کردن نیز بخشی از نظام حقوقی است؛ زیرا اهداف حقوق شامل نظم و عدالت است. در فلسفه حقوق این نکته مطرح می‌شود. برخی معتقدند هدف حقوق ایجاد نظم است، نه عدالت، و شریعت تعهدی برای تحقق عدالت خارجی ندارد، بلکه صرف منظم کردن زندگی کافی است. هرچیزی به زندگی انسان‌ها نظم ببخشد، هدف حقوق را محقق می‌کند ولو عادلانه هم نباشد. اما برخی دیگر معتقدند هدف حقوق ایجاد عدالت است.

من اندیشه شمول‌گرایانه را عرض می‌کنم که در تمام این حوزه‌ها (حتی فراتر از نظام حقوقی) حاضر است. این حضور در علوم انسانی، در برنامه‌ریزی و در جزئیات است. به همین دلیل، ما می‌توانیم یک برنامه اقتصاد اسلامی داشته باشیم و بگوییم اسلام یک نظام اقتصادی کامل با تمام ساز و برگ آن، از صفر تا صد را ارائه می‌دهد و همه‌اش نیز مستند به دین است. نه اینکه به کلیات اکتفا کنید و بگویید نظام است.

۳. نگاه میانه

این‌ها دو سر طیف بودند و در این میان، انظار مختلفی وجود دارد. اجازه دهید به اختصار به مسئله بپردازم: عده‌ای معتقدند که نه آن دیدگاه حداکثری و نه این دیدگاه حداقلی، بلکه دین در حوزه عبادات حضوری جدی دارد. این حضور در عبادات صرفاً امضایی نیست، بلکه تأسیسی است و حتی امتداد ادیان سابق نیز ضرورتاً نیست. برخی می‌گویند اسلام امتداد مسیحیت و ادیان گذشته است و نسخه‌ای جدید و ویرایش شده از آن‌هاست، حتی در حوزه عبادت و نیایش. به همین دلیل می‌بینید که حتی حضرت ابراهیم می‌گوید «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»^۱؛ یعنی همان نمازی که وجود داشت، ویرایش شد. اما این گروه می‌گویند خیر، ما حتی در حوزه عبادات آنقدر متفاوتیم که معتقد به تأسیس هستیم.

در حوزه معاملات نیز این‌طور نیست که همه چیز را به عرف و عموم واگذار کرده باشند، بلکه در برخی موارد حضور جدی دارد و در برخی موارد فقط گزاره‌ها و قواعد کلی ارائه می‌دهد. این قواعد کلی حتی در حوزه حقوقی هستند، نه در حوزه تخصصی.

برای مثال، اگر بپرسید دین درباره حقوق هوا و فضا یا حقوق دریاها چه دارد؟ پاسخ این است که فقط گزاره‌های کلی دارد. شما سؤال حقوقی می‌پرسید، نه سؤال تخصصی. شما نمی‌پرسید بیماری الف را چگونه درمان کنم یا از مهندسی پزشکی از من سؤال نمی‌کنید. شما سؤال حقوقی می‌کنید.

این نظریه سوم می‌گوید ما در برخی حوزه‌ها حضور جدی داریم، مثلاً در حقوق خصوصی و حقوق جزا. ممکن است در حقوق عمومی حضور ما پررنگ‌تر باشد، اما در برخی عرصه‌های حقوقی، فقط یک گزاره کلی داریم، ولو این یک امر حقوقی است. حوزه هست و نیست نیست، بلکه حوزه باید است. اما در این حوزه باید گاهی چیزی نداریم.

به هر حال، اینکه دریاها را آزاد داشته باشیم یا نداشته باشیم، منابع کف اقیانوس را چه کنیم، قطب جنوب را چه کنیم، کشورها با هم چه کنند، نسبت به محیط زیست چه کنند، رژیم آب‌های مشترک (منابع بالادست و پایین‌دست که سرچشمه در یک کشور و امتدادش در کشورهای دیگر) چگونه باشد؟ شما ممکن است بگویید ما در دین «لَا ضَرَّ»^۲ و «لَا تَطْلُمُونَ»^۳ داریم، اما آیا یک رژیم حقوقی مشخص برای منابع مشترک (مثل چاه‌های نفت و گاز مشترک) داریم؟ آیا برای حوزه انرژی در کل جهان، دین شما و شریعت شما یک رژیم دارد؟ انرژی مایحتاج کل بشر است و توزیع آن نامتقارن است؛ برخی کشورها نفت زیاد دارند و برخی هیچ. این را چه باید کرد؟ آیا کشورهای دارای نفت مالک هستند و می‌توانند هر طور خواستند با نفت عمل کنند و به هر قیمتی به بقیه بفروشند، یا نفت و گاز میراث مشترک بشریت است؟ آیا شما برای این قصه، یک رژیم و برنامه در دینتان دارید؟ این نظریه می‌گوید خیر، فقط گزاره‌های کلی دارد.

^۱ ابراهیم / ۴۰

^۲ کلینی، ج ۱۰، ص ۴۷۸

^۳ بقره / ۲۷۹

این نظریه در حقیقت فاصل بین دو نظریه دیگر (حداکثری و حداقلی) است. اما در برخی جاها نیز حضور جدی داریم. مثلاً در حقوق خصوصی و حقوق جزا، ما حرف‌های زیادی برای گفتن داریم، اما در برخی ساحت‌ها، فقط گزاره‌های کلی وجود دارد.

پس نه قلمرو شریعت را کاملاً حداکثری و نه کاملاً حداقلی می‌بینیم، بلکه قلمرو شریعت با همین تفاسیر مطرح شده وجود دارد. این نگاه عموماً درون دینی است. (یکی از بحث‌های خوبی که توجه به آن لازم است، شیوه حل مسئله است یعنی ما اینجا مسئله درون دینی است یا برون دینی) یعنی ما به موجودیت‌های خودمان نگاه می‌کنیم، به انبارمان سر می‌زنیم و می‌بینیم چه داریم. هر چه که داریم، می‌گوییم دارایی ما در حوزه شریعت این است و قلمرو شریعت نیز همان است. ما نمی‌توانیم چیزی را که نداریم، قلمرو شریعت بنامیم.

۴. قلمرو شریعت: حوزه کمال نه رفاه

اجازه دهید به یک نظر دیگر نیز به اختصار در حوزه قلمرو شریعت اشاره کنم: عده‌ای می‌گویند اگر بخواهیم قلمرو شریعت را تعریف کنیم، باید بگوییم حوزه کمال است، نه حوزه رفاه. انسان اگر زندگی خود را به دو حوزه تقسیم کند، یکی حوزه رفاه و دیگری حوزه کمال است. اساساً شریعت قلمرواش حوزه کمال است، نه حوزه رفاه.

حوزه رفاه کاملاً به علم واگذار شده است و شریعت هرگز دغدغه حوزه رفاه را نداشته، بلکه دغدغه تربیت و کمال را داشته است. به همین دلیل، شریعت تلاش نکرده است که اگر مردم مشکل برق یا انرژی دارند، همان کاری که در سال‌های بعد اتفاق افتاد، در زمان پیامبر و امام اتفاق بیفتد. چرا چنین اتفاقی نیفتاد؟ چون دغدغه شریعت حوزه رفاه نبود. اصلاً شریعت برای حوزه رفاه مسئله‌ای ندارد.

این دیدگاه می‌گوید انسان باید انسان کامل باشد. انسان کامل می‌تواند در تاریکی، بدون مسکن، بدون آب شرب، یا بدون حمل و نقل نیز کامل باشد. انسان کامل لازم نیست که حتماً روشنائی، حمل و نقل، مسکن، بهداشت و سلامت‌ش این گونه باشد. آن‌ها همه حوزه رفاه‌اند و شریعت و دین در حوزه رفاه وارد نشده‌اند؛ نه اینکه تشویق نکرده باشند، بلکه اصلاً وارد نشده است حتی پیامبر نیز به معنای عام، اقدام مستقیم در حوزه رفاه نکرده است. البته در سطح خودشان، زندگی شخصی‌شان و دایره حکومتشان به عنوان حاکم، تلاش‌هایی کرده‌اند؛ اما اینکه جهشی به رفاه انسانیت بدهند (با توجه به اینکه می‌توانستند)، چنین کاری نکردند. چرا؟ چون اساساً حوزه دین، حوزه رفاه نبوده است.

مثلاً در مورد ترافیک، دین می‌گوید: ان شاء الله که حل شود، اما در ترافیک صبر و تحمل داشته باش و دعوا نکن. یعنی من با حوزه کمال تو کار دارم.

در مورد بیماری، می‌گوید: ان شاء الله که خوب شوی، درمان پیدا شود و مداوای خوبی صورت گیرد، اما در بیماری شکایت نکن و صبر داشته باش؛ یعنی من همیشه با حوزه کمال تو کار دارم و با حوزه رفاه تو کاری ندارم. وقتی کسی به امام می‌گوید مریض هستم، امام توصیه به صبر و ذکر می‌کند، نه اینکه بگوید فلان دارو را بخور یا این گونه خودت را درمان کن.

این نظریه می‌گوید قلمرو شریعت اصلاً حوزه رفاه نیست. نه اینکه رفاه بد باشد، بلکه می‌گوید مسئولیت من تأمین رفاه تو نیست. رفاه تو را باید دیگران تأمین کنند، خودت برو و تأمینش کن. تلاش و تجربه کن. این حوزه‌ای است که من به شما واگذار کرده‌ام. من در این حوزه حرف نمی‌زنم، نهی نمی‌کنم، اما آن چیزی که من با آن کار دارم، تربیت و کمال انسان است. «يُزَكِّيهِمْ»^۴ حوزه من است. غیر از آن، حوزه من نیست؛ چون حوزه من نیست، نه برنامه دارم، نه دستورالعمل دارم، و نه حرفی. در حوزه رفاه به من مراجعه نکنید. چطور وسیله حمل و نقل بسازیم؟ ارتباطاتمان را چه کنیم؟ این‌ها اصلاً حوزه ما نیست. کمال انسان، یعنی تربیتش، حوزه من است. این هم یک نظریه در قلمرو شریعت است. به همین دلیل می‌گویند: شما هم به سیره اولیای دین نگاه کنید و هم به آموزه‌های دین و شریعت. می‌بینید که اصلاً در حوزه رفاه دین و شریعت به صورت جدی وارد نشده و نمی‌شود، بلکه آنچه وارد شده، فقط در حوزه‌های کمال، تربیت و اخلاق و امثال آن است.

۵. جامعیت شریعت در علوم انسانی (شهید صدر)

نظر پنجم، نظریه آن‌هایی که معتقدند شریعت یک جامعیت دارد. البته در حوزه‌های علوم انسانی می‌تواند ورودش حداکثری باشد، در حوزه غیر علوم انسانی می‌تواند ورودش حقوقی باشد. اما در حوزه علوم انسانی نیز با تشریع اولیه شامل همه احتیاجات نمی‌شود. این نظریه با تشریع ثانوی شامل همه احتیاجات می‌شود. این نظریه تقریباً مبنای نظریه آقای صدر است. بعضی گفته‌اند آقای صدر در قلمرو شریعت معتقد به شمول است که حرف درستی است. بعضی نیز گفته‌اند آقای صدر در قلمرو شریعت معتقد به شمول نسبی است (یعنی همه چیز را نداریم) که این هم درست است. چرا؟ چون آیت‌الله صدر شمول شریعت را به شریعت اولی و شریعت ثانوی می‌شناسد.

اگر به شریعت اولی نگاه کنیم، شمولی نیست؛ یعنی شریعت ما ساحت‌هایی دارد که در آن چیزی نداریم، اصلاً قانون نداریم. به قول بعضی از افرادی که از نظریه آقای صدر دفاع می‌کنند، می‌گویند نظریه آقای صدر را با آن نظریه‌ای که در ارتباط با لا نص فیه مثل مصلحت مرسله (که دیروز مطرح کردیم) مطرح می‌کنند، خلط نکنید. آن لا نص فیه می‌گوید دلیل اثباتی ندارد اما آقای صدر می‌گوید ما حتی دلیل ثبوتی هم نداریم. فرمایش ایشان این است که ما حتی در مقام ثبوت قاعده و قانون نداریم. قاعده و قانون در موضوعات در حال تغییر، موضوعاتی که روز به روز دگرگون می‌شوند، اصلاً وجود ندارد. قاعده را باید چه کسی بریزد؟ اولیای امر باید بریزند.

پس طبق نظر آقای صدر، این شریعت شامل است یا شامل نیست؟

اگر شما به تشریع اولیه نگاه کنید، شامل نیست. پس گستره شریعت همه نیازهای انسانی (حتی حقوقی) را در بر نمی‌گیرد. چرا در بر نمی‌گیرد؟ چون تشریع اولیه یک منطقه فراغ دارد. منطقة الفراغ همان مساحت‌ها و ساحت‌هایی بود که برای آن‌ها هیچ قانونی تدوین نشده است.

اما به یک معنا باز هم شمولی است. چرا؟ چون شارع برای آن ساحت‌ها پیش‌بینی کرده است. پیش‌بینی به چه کرده است؟ به تشریع ثانوی کرده است. یعنی شما می‌توانید بگویید از منظر آقای صدر، قلمرو شریعت شمولی است، البته نه رادیکال آن، و می‌توانید بگویید که شمولی نسبی است؛ یعنی حوزه‌هایی هست که اصلاً دین و شریعت هیچی ندارد، ولی پیش‌بینی به تشریع ثانوی کرده است. فقط پیش‌بینی به تشریع ثانوی ممکن است تحقق فعلی پیدا نکند؛ یعنی خداوند متعال امامی را منصوب کرده که نیازهای مردم را برایشان قانون‌گذاری کند. اما مردم در خانه این امام را بستند و امام باید در نخلستان بیل بزند. خب الان ما چیزی داریم؟ خیر، نداریم. چرا نداریم؟ چون ولی امر در مصدر امر نیست. اگر ولی امر در مصدر امر نباشد، دیگر تشریع ثانوی وجود ندارد. یعنی در تحقق خارجی، هرچند ما گفتیم پیش‌بینی شده، ولی فعلیت پیدا نکرد.

نقش ولی امر در تحقق شریعت

دقیقاً همین را اگر بتوانیم تصور کنیم: اگر بعد از پیامبر، ائمه ما همانطور که پیش‌بینی شده بود در مسند خلافت بودند، به نظر شما، چقدر دستورات، برنامه‌ها و آموزه‌های دین را می‌داشتیم؟ خیلی چیزها می‌داشتیم. الان هرچه از بحث سیاست، حکومت و حکمرانی مطرح می‌کنیم، مربوط به دورانی است که پیامبر حکومت داشتند و همان چهار سال و خورده‌ای حکومت حضرت امیر. ما چیز دیگری نداریم.

به هر حال شارع پیش‌بینی کرد و گفت: مردم، شما گیر نمی‌کنید، نمی‌مانید، اما شرطش این است که بخواهید. نمی‌شود شما امامی را در زندان قرار دهید که حتی یک حدیث هم از او نپرسید. امامی را در پادگان قرار دهید و نگذارید کسی با او ارتباط داشته باشد، بعد بگویید: این دین شما چه برنامه‌ای دارد؟ خب قرار بود همین امام برنامه به شما بدهد. قرار بود همین امام دستورالعمل و راهکار بدهد. شما که در خانه‌اش را بستید و جلوی دهانش را گرفتید!

حضرت امیر می‌فرمایند: «بِأَرْضٍ عَالِمُهَا مُلْجَمٌ وَ جَاهِلُهَا مُكْرَمٌ»^۵ ما الان در سرزمینی هستیم که آدم‌های نادان صدرنشین و بالا نشسته‌اند و جاهلان مکرمند، و عالمی مثل علی که عالم این امت است، دهانش بسته شده و نمی‌تواند حرف بزند.

پس این پیش‌بینی که آقای صدر می‌فرمایند، یک پیش‌بینی است. یعنی به هر حال شارع گفت: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۶، اما اكمال دین این بود که آقایی هست که هرچه لازم داشتید، از او پرسید؛ برنامه‌ای برای زندگی‌تان بدهد. اما شما آن را نگرفتید و بی‌برنامه شدید.

در حقیقت، فرمایش آقای صدر و منطقه فراغ ایشان با همین رویکرد است که امام در این حوزه‌ها و نیازها ورود پیدا می‌کند. اما به نظر می‌رسد یقیناً نظر ایشان در غیر حوزه علوم انسانی و غیر حوزه حقوقی، ورود دین نیست. یعنی مثلاً در حوزه علوم تجربی و دیگر علوم، نظر ایشان ورود نیست، مگر از لحاظ حقوقی. بله، حقوقی باشد، همه جا دین وجود دارد؛ چون هر کاری درست یا غلط، مستحب یا مکروه، مباح است، همه این‌ها وجود دارد. اما غیر از

^۵ نهج البلاغه، خطبه ۲

^۶ مائده / ۳

جنبه حقوقی (یعنی باید و نباید)، حضور ندارد. اما در همان باید و نبایدها نیز، امروز وقتی از شما می پرسند که واقعاً می توانید از دین، بدون دخالت امور دیگر، یک نظام حقوقی کامل (همین رژیم های حقوقی که عرض کردم) بسازید، کار سختی است. خب دلیلش این بوده که آن مسند تشریع ثانوی، مجال پیدا نکرد تا تشریع کند. در زمان خودش مجال پیدا نکرد و قصه به اینجا ختم شد.

۶. جامعیت نزد معصوم

اجازه دهید یک نظریه دیگر را در اینجا مطرح کنم. آن نظریه می گوید ما همه چیز را در دین داریم؛ شمول حداکثری و حتی همه آن نیازها را نیز داریم، اما فقط این نزد معصوم است. یعنی اگر شما می خواهید بگویید شریعت، یعنی این روایات و قرآن را نداریم، اما اگر می خواهید بگویید شریعت، یعنی علمی که خدا نزد امام گذاشته، همه این ها را داریم. آن نظریه حداکثری است.

پس الان ما می توانیم بگوییم شریعت دارد یا ندارد؟ شریعت به عنوان وحی منظم به پیامبر و امام، علمش نزد امام است. اما این نظریه کاربرد عملی ندارد. چون در حوزه عمل، می گوید ما چیزی نداریم. نزد امام معصوم هست. حضرت صاحب الزمان (عج) همه این ها را دارند، اما خب ما نداریم. یعنی اگر قرار باشد ما امروز داعیه دار حل مسئله باشیم، امکان حلش برای ما وجود ندارد.

این ها در حقیقت خواسته اند بین برخی از پیش فرض های کلامی (که در بخش دوم به آن ها اشاره می کنم)، و بین برخی از ادله نقلیه و واقعیت خارجی جمع کنند. واقعیت خارجی این است که ما چنین چیزی را نمی بینیم که وجود داشته باشد. هرچه هم آیات و روایات را زیر و رو می کنیم، چنین چیزی وجود ندارد. از این سو هم، ادله نقلی ما می گوید وجود دارد.

از این جهت هم، شما در کلام چیزهایی گفته اید؛ مثلاً دوباره به هدف بعثت انبیا رجوع کنید و ببینید متکلمین در ضرورت وجود پیامبر چه چیزهایی می گویند. چیزهایی هم آنجا گفته اند. این ها را بخواهیم جمع کنیم، چه باید بگوییم؟ باید بگوییم همه چیز هست، اما «وَكُلُّ شَيْءٍ أَخْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ»^۷، یعنی نزد امام وجود دارد، علمش نزد امام است. البته همه معتقدند علم همه چیز نزد امام است، اما نام این را "شریعت" گذاشتن، اول کلام بود.

نگاه کنید، من این گونه بگویم: نام این را شریعت گذاشتند. یعنی اگر قرار بود امام حضور جدی داشته باشد و هیچ مشکلی برای امامت حضرت پیش نمی آمد، آیا امام حل مسائل دنیایی مردم را به خودش واگذار می کرد یا خودش می آمد مسئله را حل می کرد؟ یعنی منتظر می ماند تا مردم خودش را بتوانند چیزهایی را کشف کنند یا خودش می آمد کشف می کرد؟ این مهم است.

امام مدیریت می کرد، همانطور که پیامبر مدیریت کرد. اما پیامبر می توانست اتفاقات خارق العاده ای را رقم بزند. یعنی آن رشد و توسعه ای که علم بعد از هزار و چند صد سال به دست آورد، می توانست در زمان پیامبر و با تعلیم

پیامبر اتفاق بیفتد. اما قرار پیامبر این نبود. یعنی چه؟ یعنی این ساحتی بود که خدا به انسان‌ها واگذار کرده بود. خدا ساحت‌هایی را به خود انسان‌ها واگذار کرده است.

بروید، تلاش کنید، یاد بگیرید «هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»^۸ اصلاً بروید یاد بگیرید چطور باید زمین را آباد کنید. این آبادانی را یاد بگیرید، حتی یاد گرفتنش با شماسست. اینکه علمش نزد امام است، به این معنی نیست که اگر امام هم در مصدر کار بود، آن علم را به مردم می‌داد و می‌گفت: مردم، فرمولش این است، بروید این کار را بکنید.

همانطور که گفتیم، معنای شریعت نیز مسئله مهمی است. بحث در دایره علم امام نیست. بحث این است که کدام دایره از علم امام قرار بود در حوزه شریعت استفاده شود. یعنی امام بما هو امام موظف بود که آن علم را به کار بگیرد و در اداره جامعه، به عنوان ولی امر منصوب از ناحیه پروردگار متعال، مسئله را به این نحو حل کند. از این جهت، مبنای آقای صدر در بحث شمول همین بود که خدمتتان عرض کردم.

نظریه ششم، حتی در ساحت‌های تجربی و فنی مهندسی نیز شمول دارد. یعنی مثلاً امام می‌توانست برای ما هواپیما بسازد، ماشین بسازد، یا ماهواره بسازد. بله، می‌تواند بسازد، فرمول این‌ها را بلد است و همه را بلد است. حالا اگر امام در مصدر امر بود، آیا چنین کاری را می‌کرد؟ دین چه می‌گوید؟ هیچ! ساکت است. البته، برخی از این نسبت‌هایی که ما به ائمه دادیم، از مجموعه کلماتشان استخراج شده است. شاید روز قیامت به ما بگویند که بی‌خود به ما نسبت دادید! و شاید هم بگویند درست بوده است.

چالش‌های نظریه حداکثری و تفسیر منابع

این نکته را مطرح کنم: بعضی از کسانی که نظریه حداکثری دارند، برای حل این معضلاتی که من ذکر کردم، می‌گویند: مشکل شما می‌دانید چیست؟ مشکل شما این است که شما منابع دین را مضیق تفسیر می‌کنید. بعد می‌گویید در انبار علم ما وجود ندارد. خب اگر عقل را از منابع دین بگیرید، همه این‌ها وجود دارد. شما می‌دانید یکی از اساتید بزرگوار ما نظرشان این است که ما یک کتاب تشریع داریم و یک کتاب تکوین. به هر حال، هرچه استخراج می‌کنیم، یا از کتاب تشریع است یا از کتاب تکوین. همه این‌ها را می‌توانیم علم دین بنامیم. خب اگر این قدر موسع تعریف کنیم، همه چیز داریم دیگر؛ چرا؟ چون دانشمند تجربی هم دارد علم دین می‌گوید، علم غیر دین که نمی‌گوید. یعنی نگاه کنید، این دیگر خیلی تفسیر موسعی است. من فکر می‌کنم اینجا اختلاف فقط در تعبیر است و لفظی است.

الان مشکل ما و دعوای ما این است. عده‌ای از آقایان می‌گویند: اینکه شما می‌گویید نداریم، چون درست نخوانده‌اید. اگر درست بروید همین روایات و آیات را بخوانید، هنوز خیلی چیزها داریم.

چون فرقی این است که فقه یعنی آن بخشی از دین که فراوری شده است. به قول یکی از آقایان، سال‌هاست که ما در حوزه دین داریم خام‌فروشی می‌کنیم. خام‌فروشی می‌کنیم، یعنی این روایات را بدون فراوری همین‌طور به همدیگر منتقل می‌کنیم، در حالی که ما می‌توانستیم از این روایات خیلی چیزها به دست آوریم.

خب، ولی حالا اگر فرض کردیم که حداکثر کار را هم کردیم، به نظر شما به همه حوزه‌ها می‌رسیم؟ خیر. آخرش هم باز در یک حوزه‌هایی گزاره کلی داریم. فرض کنید که ما همه روایات را توانستیم فراوری کنیم. آیا به نظر شما ما در حوزه علوم انسانی (به معنای حقوق، روانشناسی، اقتصاد، سیاست، روابط بین‌الملل و...) دیگر همه چیز داریم یا باز هم گزاره‌های کلی داریم؟ در بعضی چیزها نظام داریم، در بعضی چیزها گزاره‌های کلی داریم. این همان نظریه بود که اشاره کردم.

مقایسه نظریه نائینی با منطقه الفراغ صدر

اجازه دهید عبارت آقای نائینی را بخوانم، بعد شما قضاوت کنید که این عبارت آقای نائینی با منطقة الفراغ آقای صدر چه نسبتی دارد. می‌خواهم سریع به آن بپردازم: «مجموعه وظایف راجع به نظم و حفظ مملکت و سیاست امور امت، خواه دستورات اولیه متکفله اصل دستورات العمل‌های راجعه به وظائف نوعیه باشد، یا ثانویه متضمن مجازات و مخالفت دستورات اولیه، علی کل تقدیر خارج از دو قسم نخواهد بود: چه به ضرورت یا منصوصاتی است که وظیفه عملی آن بالخصوص معین و حکمش در شریعت مطهره مضبوط است؛ و یا غیر منصوص است که وظیفه عملیه آن به واسطه عدم اندراج در تحت ضابط خاص و میزان مخصوص، غیر معین و به نظر و ترجیح ولی نوعی موکول است. واضح است که همچنان قسم اول نه به اختلاف اعصار و امصار قابل تغییر و اختلاف و نه جز تعبد به منصوص شرعی الی قیام الساعة وظیفه و رفتاری در آن متصور تواند. همین‌طور قسم ثانی هم تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار و به اختلاف آن قابل اختلاف و تغییر است. چنانچه با حضور و بسط ید ولی منصوب الهی، حتی در سایر اخطار هم به نظر و ترجیحات منسوبین از جانب حضرتش صلوات الله علیه موکول است و در عصر غیبت هم به نظر و ترجیحات نواب عام یا کسی که در اقامه وظایف مذکور عمن له الولاية العز مأذون باشد موکول خواهد بود.»

این فرمایش مرحوم نائینی در تنبیه الأمة و تنزیه الملة است. خب، به نظر شما این چقدر با نظریه آقای صدر متفاوت بود؟ نگاه کنید، هم ایشان بحث دو قسم ملاکات را دید (مصلح و مفسد ثابت و متغیر)، هم یک حوزه‌ای را ایشان گفت که اصلاً امر منضبطی از ناحیه شارع نداریم. پس هم آن تغیر را دید، هم نبود یک حکم منضبط را دید و هم اینکه ولی امر متصدی این امر است، حتی در زمان حضور و حتی در زمان غیبت.

از این جهت، به نظر می‌رسد آقای نائینی در حقیقت همین منطقة الفراغ را که آقای صدر گفتند، همین نظر را دارد. البته عده‌ای (که می‌گویم یک نفر را بلد هستم از شاگردان آقای صدر) اصرار دارد که بگوید آقای نائینی حرف منطقة الفراغ آقای صدر را نمی‌زند. ایشان ما لا نص فیه می‌گویند و منظورشان این است که دلیل اثباتی ندارد و ربطی به دلیل ثبوتی ندارد. و تقریباً آقای نائینی بحث تشریع ثانوی را نمی‌گوید و آقای صدر نظرش تشریع ثانویه است. البته عبارتی که من خواندم، با تشریع ثانوی هم می‌سازد، ولی بعضی‌ها دوست دارند بگویند که خیر، این حرف آقای نائینی

نیست و حرف آقای صدر واقعاً یک حرف ابداعی و جدید است و یک نکته نویی در آن وجود دارد. اما این عبارت آقای نائینی با همان مطلب منطقة الفراغ آقای صدر خیلی جور در می‌آید. حالا به هر حال، وقتی دو بزرگ مثل آقای نائینی و آقای صدر وقتی یک نظریه را مطرح بکنند، این تأیید و تأکید می‌کند این نظریه را. یعنی انسان خیلی قاطع‌تر و مطمئن‌تر می‌تواند از این نظریه دفاع کند یا بحث کند نسبت به آن. حالا چه کسی مبدع اول بوده، ایشان بوده یا علامه بوده یا دیگران، باز آن یک بحث دیگر است و خیلی هم مفید فایده نیست.

این یکی از مبادی بود که فرمایش آقای صدر دارد. من اجازه دهید به یکی دو تا از مبادی که کلام آقای صدر دارد در چالش‌های نظریه اشاره کنم؛ چون اگر اینجا بگویم، باز باید آنجا تکرارش کنم. دیگر در چالش‌های نظریه، نظر آقای صدر را همانجا مطرح می‌کنم. در این بخش، من می‌خواهم به ادله نظریه منطقة الفراغ اشاره کنم. موضوعاتی مثل حکم واقعی، جامعیت شریعت و اکمال دین از مباحثی هستند که در چالش‌ها مطرح می‌شوند و من قصد دارم آن‌ها را در همان بخش چالش‌ها، همراه با دیدگاه‌های شهید صدر، بیان کنم تا نیازی به تکرار نباشد.

ادله نظریه منطقة الفراغ

آیت‌الله صدر تا اینجا یک فرضیه مطرح کرده‌اند. ما تلاش کردیم ابعاد و مختصات این فرضیه را درک کنیم. حالا می‌خواهیم ببینیم آیا برای این فرضیه که ایشان ارائه کرده‌اند، دلیلی هم وجود دارد یا خیر؛ دلیلی که بتواند این فرضیه را اثبات کند.

ایشان در کلام خودشان، دلیل روشنی بر این مسئله اقامه نمی‌کنند و تنها اشاراتی دارند. بنابراین، این ادله‌ای که ما مطرح می‌کنیم، بخشی برگرفته از کلام خود شهید صدر است و بخشی دیگر چیزهایی است که می‌تواند به عنوان دلیل مسئله اقامه شود، حتی اگر خود ایشان آن‌ها را مطرح نکرده باشند. هم دلیل نقلی بر این مسئله وجود دارد و هم دلیل عقلی.

دلیل نقلی ۱: روایات سکوت و عفو

اما دلیل نقلی که بر این مسئله وجود دارد، شامل روایاتی است که دلالت می‌کند خداوند متعال در برخی حوزه‌ها ساکت مانده است؛ یعنی هیچ چیزی نگفته است. این‌ها می‌گویند همین حوزه سکوت، همان منطقة العفو یا منطقة الفراغ است.

شما آن روایات را شنیده‌اید و مستحضر هستید. من اشاره کنم: این روایات از لحاظ تعداد به حد استفاضه نمی‌رسد (یعنی واحده به معنی الواحده است، نه واحد اصطلاحی). از لحاظ سند هم با زحمت زیاد تصحیح سندی می‌شود، ولی از لحاظ متن، همین است که حضرت در روایت می‌فرمایند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى حَدَّ لَكُمْ حُدُوداً فَلَا تَتَعَدَّوْهَا وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ فَرَائِضَ فَلَا تُضَيِّعُوهَا وَ سَنَّ لَكُمْ سُنَنًا فَاتَّبِعُوهَا وَ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ حُرُمَاتٍ فَلَا تَهْتِكُوهَا وَ عَفَا لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ رَحْمَةً مِنْهُ لَكُمْ مِنْ غَيْرِ نِسْيَانٍ فَلَا تَتَكَلَّفُوهَا.»^۹

عبارت اخیر متفاوت نقل شده است. در بعضی از روایات و نقل‌ها دارد: «و عَفَا لَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ رَحْمَةً مِنْهُ لَكُمْ مِنْ غَيْرِ نِسْيَانٍ». در روایت نهج البلاغه دارد: «و سَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَسْكُتْ عَنْهَا نِسْيَاناً لَهَا فَلَا تُكَلَّفُوه»^{۱۰} اینجا دیگر خود را در مورد آن‌ها به زحمت نیندازید؛ یعنی در آن حوزه‌هایی که خدا حکمی نگفته یا نداریم (حالا به هر اسمی که می‌خواهید بگذارید)، دیگر دنبال این نباشید که آنجا چه خبر است و خودتان را به زحمت نیندازید؛ چون شریعت چیزی در آن حوزه‌ها ندارد.

توجه کنید: سکوت پروردگار تعبیر به سکوت، با آن تعبیر قبلی (عفو) از لحاظ بار معنایی متفاوت است. سکوت یعنی عدم بیان، ولی عفا لکم یعنی عدم تشریع. به همین دلیل، آن تعبیر «عفا لکم» یعنی اصلاً خدا برای شما تشریع نکرده است، دنبال این نباشید. ولی تعبیر به اینکه سکوت کرد، سکوت می‌تواند با وجود حکم باشد. می‌تواند منظور از سکوت خداوند، چون خدا تکلم و سکوتش یعنی عدم اقدامش، عدم تشریع باشد. ولی تعبیر روشنی بر مدعای آقای صدر نیست. ولی آن تعبیر قبل، تعبیری است که به هر حال تعبیر روشنی است.

پس ایشان گفت: ما یک منطقه الفراغ داریم. آیا در روایات از منطقة الفراغ صحبت شده است؟ بله، همینجا صحبت شده است. ولی عرض کردم از لحاظ سند، باید با زحمت سندش را درست کنیم، آن هم بنابر بعضی از مبانی. از لحاظ تعداد نیز تواتر اجمالی هم ندارد، استفاضه هم حتی ندارد؛ یعنی روایتی نیست که بگوییم حداقل مستفیض است یا تواتر اجمالی یا معنوی دارد. از این جهت این روایت هست، ولی یک سرنخی به ما می‌دهد که بله، پس یک حوزه‌ای را شارع در آن قانونی وضع نکرده و جعل نکرده است.

این روایات یعنی عامه مردم راحت‌اند، ولی اگر ولی امر آمد و برایشان حکمی تدوین کرد، موظف‌اند. یعنی ما ضرورتی ندارد که از ولی امر بخواهیم. اما ولی امر یک زمانی احساس می‌کند که مصلحت تدوین می‌طلبد، چرا «فلا تکلفوها» به عامه مردم است، نه به ولی امر. ولی منطقة الفراغ می‌گوید اگر ولی امر دید که مصلحت این اقتضا را می‌کند، بعد این کار را می‌کند. قرار نیست ولی امر که مردم را در یک کلفتی و رنج بی‌جا قرار بدهد، ولی اگر احساس کرد بی‌قانونی در این حوزه مشکل‌ساز است، برایشان قانون تدوین می‌کند.

همان کاری که قرار بود حضرت امیر بکند، پیامبر می‌توانست بکند. همان کاری که قرار بود امام حسن و امام حسین بکنند، حضرت امیر می‌توانست بکند. یعنی شما می‌گویید: قرار نیست مگر ولی امر ما قانون تدوین کنند؟ خب حضرت امیر بیش از ۲۵ سال هم وقت داشت، قانون تدوین می‌کرد. چرا نکرد؟ نکرد چون ضرورت نداشت. آن‌ها که نمی‌خواهند مردم را در یک کلفتی بی‌جا قرار بدهند.

^۹ مفید، امالی، ص ۱۵۹

^{۱۰} ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۵

پس شما مردم راحتید. شما هم دنبال تفحص نباشید. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»^{۱۱} یعنی دنبال نباشید. نگویید خبر واقعاً خدا اینجا چه می‌خواهد؟ هر چه می‌خواهد یا شما چه قانونی؟ ما هیچ قانونی نمی‌گذاریم. ولی اگر یک روزی ولی امر دید که نه، اداره جامعه این‌گونه است که حتماً باید قانون داشته باشد، قانون تدوین می‌کند. بنابراین شما دنبالش نباشید.

امام و پیامبر یک شأنی دارند، یک وظیفه‌ای دارند. ما هم به عنوان امت یک وظیفه‌ای داریم. ما به عنوان امت وظیفه‌مان این نیست که خودمان را به تکلف بیندازیم، دیگران را به تکلف بیندازیم. اتفاقاً به همین مضمون هم داریم. به همین آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ» اشاره شده است.

خب چرا شما می‌خواهید خودتان را به زحمت بیندازید؟ در آن روایت دیگر هم هست که حضرت فرمودند که خداوند متعال حج را واجب کرد، بعد گفت: «أَفِي كُلِّ عَامٍ يَأْتِي رَسُولُ اللَّهِ؟» حضرت فرمودند: «ویلک! وای بر تو! من اگر بگویم هر سال بر تو واجب است که بر تو واجب است. چرا سال بی‌خود می‌کنی؟ یعنی گفتند خودتان را به تکلف بیندازید. این را ولی امر باید تشخیص دهد. شما دنبالش نباشید. او اگر نیاز دید، برایتان طراحی می‌کند، اگر نیاز دید، نمی‌کند.

به همین روایت عده‌ای در بحث اباحه استناد کردند و خواستند بگویند همه چیز حلال و مباح است، خصوصاً با تعبیر «وَسَكَتُ عَنْ أَشْيَاءٍ» (خدا ساکت شده). گفتند «كل شيء حلال»، كل شيء مطلق را دارد می‌گوید. عده‌ای معتقدند که این كل شيء مطلق را می‌گوید، ولی ما از این می‌توانیم بفهمیم فی الجمله، نه بالجمله. به هر حال، در یک حوزه‌هایی خدا قانون نگذاشته و به یک حکمتی نگذاشته. یعنی ما یک منطقه خالی از قانون را از این روایت می‌توانیم فی الجمله بفهمیم و حکمتی داشته برای این. پس نظریه منطقة الفراغ چیزی نیست که بعد با توجه به سایر ادله‌ای که می‌خوانیم، بگویید اصلاً خیلی مستغرب است. اصلاً از دین همچنین چیزی فهمیده نمی‌شود. فی الجمله از این روایت قابل اثبات است.

دلیل نقلی ۲: آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»

خب، دلیل دیگری که به این دلیل استناد می‌شود، آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۱۲} است.

اگر قرار بود پیامبر هر چه را که می‌گوید، خدا گفته باشد، این اطاعت خدا بود دیگر، اطاعت رسول نبود. اگر قرار بود ولی امر هر چه را می‌گوید، پیامبر و خدا گفته باشند، این اطاعت پیامبر و خدا بود، اطاعت ولی الامر نبود.

اطاعت خدا، اطاعت رسول و اطاعت ولی امر، در صورتی معنا دارد که: ولی امر چیزهایی را بگوید که پیامبر نگفته است و پیامبر چیزهایی را بگوید که خدا نگفته است. والا اگر قرار باشد که پیامبر همان‌هایی را می‌گوید که خدا گفته

^{۱۱} مائده / ۱۰۱

^{۱۲} نساء / ۵۹

است، این که می شود حکم الله است «فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»^{۱۳} آنان تو را تکذیب نمی کنند بلکه آیات خدا را انکار می کنند چون حرف من است، اصلاً طرف حسابشان من هستم.

پس کجا اطاعت رسول در کنار اطاعت خدا معنا پیدا می کند که پیامبر چیزی را بگوید که حکم الهی نیست؟ قانونی را دارد می گوید که خب خدا تشریع نکرده است. والا اگر پیامبر دارد تشریعات پروردگار را می گوید، این دیگر اطاعت خداست، نه اطاعت رسول.

پیامبر می گوید که من دارم حرف خدا را به شما می گویم. اگر شما انجام دادید، حرف چه کسی را گوش کردید؟ حرف خدا را گوش کردید. فرض کنید یک مبلغ دین وقتی شما دارید می گوئید نماز این گونه بخوانید، روزه این گونه بگیرید، اگر کسی روزه این گونه بگیرد، حرف شما را گوش کرده یا حرف اولیای دین را گوش کرده؟ حرف اولیای دین را گوش کرده. ما که یک مبلغی بیشتر نیستیم.

شما می بینید در قرآن، خداوند متعال در کنار اطاعت خودش، اطاعت رسول را مکرر مطرح می کند. «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول». غیر از این آیه، حداقل ۱۱ مورد در قرآن، خدا در کنار اطاعت خودش، اطاعت رسول را مطرح می کند. گاهی اوقات به تنهایی اطاعت رسول را مطرح می کند.

اگر قرار باشد شأن پیامبر فقط تبلیغ باشد، این که می شود اطاعت خدا دیگر. عرض کردم: وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ»^{۱۴}. پس پیامبر علاوه بر شأن تبلیغ، یک شأن قانون گذاری هم دارد. این شأن قانون گذاری اوست که می شود اطاعت رسول، نه اطاعت خدا. یعنی در کنار اطاعت خدا.

بعد خدا می گوید: «من يطع الرسول فقد اطاع الله» (هر کس پیامبر را اطاعت کند، قطعاً خدا را اطاعت کرده است). چرا؟ چون من گفتم از پیامبر اطاعت کن. بله، باز به اطاعت من برمی گردد، چون اطاعت پیامبر را چه کسی واجب کرد؟ باز هم خدا واجب کرد. اما پیامبر دستورش یک دستوری بود که خودش تشریع کرد.

به همین دلیل، بعضی از شاگردان مرحوم صدر می گویند اگر شما بگویید منطقة الفراغ یک مسئله مستغرب است، مگر می شود این همه فقیه نفهمیده باشد و بعد آقای صدر فهمیده باشد؟ بعضی از این آقایان می گویند خب، هر کس آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» را دقت کرده باشد، باید همین حرف آقای صدر را بزند دیگر؛ یعنی این چیز مستغربی نیست دیگر. معنای «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۱۵} همین است. و اگر ولی امر قرار است حرف پیامبر را بزند، که من گوش کردم، حرف پیامبر، این سنت پیامبر است.

پس امام معصوم علاوه بر اینکه مبین سنت است، خودش هم مشرّع است، خودش هم دارد حرف می زند و قانون می گذارد. پس خود «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» بهترین دلیل بر این تشریع است.

حالا عده ای به خاطر همین آیات و کثرت این آیات، برای پیامبر یک مقام تشریع قائل شده اند. ولی می دانید در میان فقها، در مورد مقام تشریع امام، بعضی ها مطلقاً می گویند همچین مقامی امام نداشته است. بعضی ها

^{۱۳} انعام / ۳۳

^{۱۴} انعام / ۳۳

^{۱۵} نساء / ۵۹

می‌گویند امام مقام تشریع داشته، ولی هیچ‌وقت استفاده نکرده است. بعضی‌ها می‌گویند مقام تشریع داشته و گاهی هم استفاده کرده است. حالا این‌ها انظار مختلفی است.

ولی در ارتباط با پیامبر، خصوصاً با توجه به ادله متعددی که داریم، می‌گویند: فرض الله و فرض نبی. بله، چیزهایی هستند که «فرض نبی هستند، حتی در حوزه عبادات، مثل همین دو رکعت اضافه بر چهار رکعتی که این‌ها فرض نبی هستند. حتی در حوزه عبادات، پیامبر تشریع داشته، چه رسد به حوزه معاملات.

خب، آقای صدر می‌فرمایند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ۱۶ پس برای اولی الامر حق قانون‌گذاری وجود دارد که اطاعتش بر ما واجب و لازم است. اگر حق قانون‌گذاری وجود نداشته باشد، اصلاً موضوع «اولی الامر منکم» منتفی است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.